

نمودهای برجسته هویت ایرانی در تاریخ جهانگشای جوینی

محمد علیجانی*

سعید بزرگ بیگدلی**

چکیده

هویت از سویی نماینده تفاوت بین خود و دیگری و از سوی دیگر بیان‌گر تشابه بین افراد یک گروه است. تشابهی که احساس انسجام و هم‌بستگی را در بین اعضای آن نهاد یا گروه تقویت می‌کند و باعث پایداری آنان در طی تاریخ می‌شود. در سراسر تاریخ پر فراز و نشیب ایران، هویت ایرانی از اصلی‌ترین عوامل ماندگاری و ضامن بقای آن بوده است. در پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی عناصر فرهنگ و هویت ایرانی در تاریخ جهانگشای جوینی، یکی از متون شاخص به لحاظ داشتن عناصر نمایان‌گر هویت ایرانی، کاویده شده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که «تأثیرپذیری از شاهنامه»، «دین‌مداری»، و «تلاش در راه غلبه فرهنگی و کسب استقلال و آزادی» مهم‌ترین مؤلفه‌های هویت ایرانی است که در ساختار و محتوای این اثر انعکاس یافته است.

کلیدواژه‌ها: تاریخ جهانگشای جوینی، هویت ایرانی، عظاملک جوینی، تاریخ مغول.

۱. مقدمه

مبحث هویت یکی از مباحثی است که امروزه به صورت اصطلاحی علمی در بین پژوهش‌گران و دانشمندان علوم انسانی مطرح شده و مورد توجه خاص قرار گرفته است.

* دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تربیت مدرس malijani1365@gmail.com

** دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تربیت مدرس bozorghs@modares.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۱/۱۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۲/۲۰

هرچند در روزگاران کهن هم تقریباً همین مقوله مورد نظر بود، ولی شکل اصطلاحی علمی نداشت و برداشت‌های متفاوت‌تری از آن می‌شد.

مقوله هویت یکی از مباحث پیچیده‌ای است که با آگاهی بشر و گسترش دانش وی ارتباطی تنگاتنگ دارد و در واقع خودآگاهی افراد از کیستی جمعی خود، به منظور پاسخ‌گویی به پرسش‌های مطرح‌شده در طی زمان است. وقتی که افراد یک جامعه بدانند که پیشینه تاریخی‌شان چیست؟ سرزمین‌شان کجاست؟ مشخصه‌های فرهنگی و دینی‌شان کدام‌اند؟ اکنون در چه وضعیتی به سر می‌برند و چه سهمی در توسعه و تکامل تمدن جهانی دارند، به هویت جمعی دست می‌یابند. هویت شناسنامه افراد جامعه است (حسن‌زاده، ۱۳۸۲: ۷۷).

زمانی که افراد هم‌هویت به این اشتراک در بین خود پی ببرند و برای آن ارزش قائل شوند، هم‌بستگی آن‌ها بیش‌تر می‌شود و در واقع احساس «ما بودن» و یکی‌بودن در میان آنان تقویت می‌شود. چنان‌که جلال ستاری می‌گوید:

هویتی معلوم، عامل پیوند آحاد یک ملت است و اقوام متشکله یک ملت را همچون تار و پود به هم می‌تند و رشته استوار هم‌دلی و هم‌نفسی و هم‌دمی افراد یک ملت و بنابراین باعث و بانی یک‌پارچگی است (ستاری، ۱۳۸۰: ۹۶).

صاحب‌نظران و پژوهش‌گران و به‌طور کلی اندیشمندان شاخه‌های گوناگون علوم انسانی با توجه به تخصص خود و شاخه علمی‌شان درباره عناصر تشکیل‌دهنده هویت نظریات و تعاریفی ارائه کرده‌اند که بعضی کلی و بعضی جزئی‌ترند. در این‌جا به بررسی مفهوم هویت جمعی و عناصر تشکیل‌دهنده آن پرداخته شده است.

اندیشمندان مکان، فضا، زمان، و فرهنگ را از اصلی‌ترین منابع هویت‌سازی می‌دانند. به نظر آنان هر گونه هویت فردی و اجتماعی نیازمند تداوم فردی و اجتماعی است و چنین تداومی احساس نمی‌شود مگر این‌که یک گذشته معنادار وجود داشته باشد که از نظر فردی خاطره و از نظر جمعی تاریخ است. فرهنگ مهم‌ترین و غنی‌ترین منبع هویت‌سازی است و بحران وقتی واقع می‌شود که این منابع دست‌خوش تغییر واقع شوند (علیخانی، ۱۳۸۳: ۳۶).

جلال ستاری در هویت ملی و هویت فرهنگی درباره هویت می‌گوید:

من چنین می‌بندارم که این اصطلاح در آغاز بیش‌تر معنای سیاسی و ایدئولوژیک داشته و ذهن و فکر واضع آن در حال و هوایی ایدئولوژیک پرواز می‌کرده و در وهله نخست به سیاست و ایدئولوژی اشتغال داشته است، ولی البته واژه ممکن است بر معنایی فرهنگی دلالت کند و این دو معنی ضرورتاً مانع‌الجمع نبوده‌اند و نیستند. منتهی گاهی و شاید هم غالباً بار سیاسی اصطلاح بر بار فرهنگی آن چربیده است (ستاری، ۱۳۸۰: ۱۰۹).

به نظر می‌رسد که در متن جهانگشا و در این دوره این مفهوم بیش‌تر شکل فرهنگی داشته است و اگر هم چنین نبوده است، عناصر فرهنگی هویت باعث زنده‌ماندن و دوام هویت سیاسی و ایدئولوژیک شده‌اند.

۲. پیشینه تحقیق

درباره هویت و ویژگی‌ها و کارکردهای آن کتب و مقالات فراوانی نوشته شده است که اشاره به همه آن‌ها ضروری نیست و در این جا فقط به منابعی توجه شده که به حیطه این پژوهش نزدیک‌تر است. در ادامه مقالاتی که در آن‌ها به هویت و نقش آن در متون مختلف و ویژگی‌های هویتی ایرانیان در تاریخ ایران پرداخته شده، مورد توجه قرار گرفته است. مقالاتی هم هست که مستقیماً به خودِ جوینی و شخصیت و جایگاهش و همچنین کنش او در روند برجسته‌کردن هویت ایرانی پرداخته است، اما در هیچ‌کدام از آن‌ها به همه عناصر هویتی بارز با تأکید بر تکنیک‌های بیانی و زبانی عظاملک جوینی برای به نمایش گذاشتن این ویژگی‌های هویتی توجه نشده است. ضمناً این مقالات هم در بررسی‌های خود صرفاً متکی به تاریخ جهانگشا نیست. دو مقاله در این زمینه نوشته شده است: «نقش ابیات شاهنامه در انسجام متنی جهانگشا» که در آن نقش ابیات شاهنامه در بالابردن ظرفیت‌های ادبی و زینت و قوام‌بخشیدن به تاریخ جهانگشا بررسی شده است؛ مقاله دیگر «هویت ایرانی در تاریخ‌نگاری بیهقی و جوینی» است که بیش‌تر به تشریح شخصیت و عقاید و مقایسه میزان بروز عناصر هویتی ایرانی در تاریخ جهانگشا و تاریخ بیهقی پرداخته است. تکیه اصلی آن به متن جهانگشا نیست و همه مؤلفه‌های اصلی هویتی و نیز چگونگی بروز آن‌ها با استفاده از زبان و بیان هنرمندانه و زیرکانه و مفصل کاویده نشده است.

۳. عظاملک جوینی و تاریخ جهانگشا

عظاملک جوینی یکی از افراد بزرگی است که در تاریخ ایران به لحاظ خدمات ارزش‌مندی که منجر به حفظ هویت ایرانی و فرهنگ ایران‌زمین شده همواره درخور تقدیر است. تاریخ جهانگشای او که به خواسته مغولان نوشته شده، بهترین سند گویای این سخن است؛ در دورانی که شهرهای ایران تحت حملات مغولان نابود و مردمان آن قتل‌عام شدند، بسیاری از روشن‌فکران کشته شده یا جلای وطن کردند. در چنین وضعیتی مسلم است که فرهنگ، که نگه‌دارندگان و معرفی‌کنندگان آن طبقه عالم و باسواد بودند، دست‌خوش زوال می‌شد.

عظاملک جوینی با درک این مسئله بهترین راه‌حل را برای آن انتخاب کرد؛ او با نفوذ در دستگاه حکومتی مغولان و احراز مناصب حساس و تأثیرگذار حکومتی و همچنین شناخت دقیق از ویژگی‌های فکری و شخصیتی آنان سعی در هدایت این سیل ویران‌گر به حفظ و سازندگی و آبادانی داشت و توانست آنان را با خوی فرهنگ‌دوستی ایرانیان آشنا کند.

علاوه بر این، با نوشتن تاریخ جهانگشا و استفاده از ترفندهای خاص زبانی و ادبی و نمایان کردن عناصر هویتی ایرانی در این تاریخ ارزش‌مند توانست از سویی خواسته مغولان را برای نوشتن تاریخ آنان برآورده کند و از سوی دیگر با لحن و بیانی زیرکانه و با استفاده از ویژگی‌های روایتی شاهنامه و گنجاندن ابیات آن در لابه‌لای کتاب و تشبیه قهرمانان حماسی و اسطوره‌ای آن به سلاطین خوارزمشاهی و توصیف و تمجید از آنان در هنگام رویارویی و نبرد با مغولان، به نوعی باعث ایجاد هم‌بستگی بیش‌تر، خیزش غرور ایرانی، و دعوت به برانگیختن آنان به مبارزه شود. این در زمانی است که خلیفه عباسی، نماینده دین، کشته شده بود و یکی از عناصر مهم هویتی ایرانیانی که همواره خداپرست بودند و دین آن‌ها را متحد و در کنار هم نگه می‌داشت، در معرض ضعف و زوال قرار گرفته بود.

عظاملک منصب حکومتی داشت؛ در دربارها حاضر بود و حوادث را از نزدیک می‌دید. از ریز و درشت ماجراها باخبر بود و طبعاً تحلیل درست‌تری از علل و چند و چون حوادث داشت. این امر به وضوح در تاریخ جهانگشا دیده می‌شود. چنان‌که ملک‌الشعرای بهار می‌گوید:

در مقدمه و حشو آن کتاب به شیوه مقدمه ابن خلدون جای به جای (هر چند بسیار مختصر است) مسائل فلسفی و اصول صحیح اجتماعی را در علل حقیقی شکست خوارزمیان و انقراض مدنیت ایرانیان در برابر حادثه تاتار و علل واقعی دیگر در پیشرفت کار چنگیز و اتباع خونریز او آورده است که در نوع خود منحصر به فرد است (بهار، ۱۳۷۶: ۹۶۸).

کسی که این‌گونه با شرایط آشناست و علل و عوامل بحران را بهتر از همه می‌بیند و می‌شناسد، بهتر از دیگران نیز از راه‌های مقابله و ایستادگی در برابر آن آگاه است.

۴. هویت ایرانی

در این نوشته منظور از هویت، هویت ملی ایرانی است. اگرچه به این معنا در زبان گذشتگان معمولاً به طور مستقیم به کار نمی‌رفته است، اما در ذهن آنان و از لابه‌لای گفتار و

آثارشان کاملاً مشخص می‌شود. در بین نویسندگان و پژوهش‌گران گوناگون در این‌باره اختلاف است. معینی علمداری می‌گوید:

هویت ملی امری صرفاً طبیعی نیست، بلکه چهارچوبی ساخته‌شده و مصنوعی است که از طریق تاریخ و به واسطه 'روایت' تداوم پیدا می‌کند، آن‌گاه به صورت خاطره جمعی درآمده و بعد از آن تثبیت می‌گردد. در واقع سنت‌ها، زبان، تاریخ، مذهب، نهادهای سیاسی اقتصادی، عوامل محیطی و جغرافیایی، و به‌ویژه اسطوره بدان معنا می‌بخشند. در این رویکرد دیگر نمی‌توان گفت که ملت‌ها زائیده عصر جدید هستند، بلکه می‌بایست هویت‌های جدید را حاصل بازسازی هویت‌های سرزمین قدیم‌تر دانست. این بازسازی همواره از طریق اسطوره‌ها و نمادها و خاطرات جمعی مردم صورت گرفته است (معینی علمداری، ۱۳۸۳: ۷).

درباره ایرانی‌بودن این هویت باید گفت که همین که در دوران مختلف تاریخ ایران، این کشور و این سرزمین هر چند با کم و بیش تغییراتی در محدوده جغرافیایی آن به نام ایران شناخته می‌شده و در متون مختلف ثبت است، نشان می‌دهد که انگاره ایرانی‌بودن یک هویت است در یک ریشه ثابت که شاخ و برگ‌هایش ممکن است در دوران مختلف دست‌خوش تغییر شوند.

ایرانیت زائیده وضع جغرافیایی این سرزمین و حوادث تاریخی است. بیش‌تر یک فرهنگ است تا یک نژاد. این فرهنگ است که پای می‌افشارد تا بماند حوادث می‌آیند و می‌روند (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۶: ۵۲).

حتی در زمان‌های طولانی که این سرزمین تحت سلطه اقوام غیر ایرانی بوده و یا در هر پاره از آن حکومتی بر سر کار بوده است، ایرانیان خود را متعلق به ایران می‌دانسته‌اند. مسلماً این احساس تعلق فراتر از تعلق جغرافیایی بوده است و باید شواهد آن را در مظاهر فرهنگی مشترک یا مشابه در مجموعه فرهنگی ایران‌زمین جست (خالقی مطلق، ۱۳۸۴: ۵۱). در بررسی هویت ایرانی در این دوره نژاد رنگی ندارد و در بین ساکنان سرزمین ایران ترک یا عرب هم هستند.

ما در ایران از نژاد بحث نمی‌کنیم، سلجوقیان و مغول‌ها که بر این کشور حکومت کرده‌اند ایرانی نبوده‌اند، ولی چون پاسدار و حافظ این سرزمین بوده‌اند، ایرانی محسوب می‌شده‌اند و نژاد اهمیت نداشته است (راشدمحصل، ۱۳۸۷: ۲۵).

درباره اطلاق این سرزمین به اسم ایران، در دوران بعد از اسلام در آثار مختلفی از نویسندگان و شاعران از آن با عنوان ایران یاد شده است و مردم خود را متعلق به سرزمین

ایران می‌دانسته‌اند. آثاری مثل: *مقدمه شاهنامه ابومنصوری*، *تاریخ بلعمی*، *مسالک و الممالک* اصطخری، و در اشعار شاعرانی چون: فرخی، نظامی، فردوسی، انوری. در مقاله جلال خالقی مطلق به تفصیل در این باره بحث شده است.

زمانی که هلاکو خواست به بغداد حمله و خلیفه را دست‌گیر کند، خلیفه در جواب او نامه‌ای نوشت و در آن از نام ایران یاد کرد:

همانا شاهزاده نمی‌داند که از خاور تا باختر، از شاه تا گدا، از پیر تا جوان که خداپرست و دین‌دارند، تمامت بنده این دوگانه‌اند و سپاه من. و چون اشارت کنم تا پراکنندگان جمع شوند بیش‌تری کشور ایران بسازم و از ایران رو به سوی کشور توران آورم (رشیدالدین فضل‌الله به نقل از بیانی، ۱۳۷۶: ۳۲۰).

یک سال پس از فتح بغداد حکومت بغداد و عراق، یکی از حساس‌ترین و بالاترین مقام‌هایی که یک ایرانی در آن دوران می‌توانست به‌دست آورد، به عطاملک جوینی واگذار شد؛ او از این فرصت استفاده کرد و منشأ و مصدر آبادانی در آن منطقه شد.

حاکمیت علاءالدین بر بغداد فرصت مناسبی را پیش آورد تا بغداد که سال‌ها از تحت حاکمیت ایران درآمده بود، دوباره تحت حاکمیت آنان قرار بگیرد، علاءالدین عطاملک در طی دوران حکمرانی خویش بر بغداد چه در دوران هلاکوخان و یا سایر دیگر خانان مغول، تلاش خود را برای حفظ هویت ایرانی در بغداد قرار داد تا از طی این طریق این شهر قدیمی ایرانی را به فرهنگ پیشین خود بازگرداند (رفیعی و گلستانی، ۱۳۸۷: ۱۱۴).

شاهد این فرهنگ‌دوستی و علاقه او به حفظ هویت ایرانی تاریخ جهانگشای اوست که با توجه و تدقیق در لابه‌لای مطالب آن می‌توان وجود این روح ایرانی را کاملاً احساس کرد.

علاءالدین عطاملک جوینی به عنوان یک ایرانی مسلمان، تمام سعی و تلاش خود را جهت آبادانی و عمران، زنده نگه‌داشتن اسلام، و تجدید دوباره فرهنگ ایرانی در سراسر دوران حکومت خود در شهری که به وسیله نیاکان خویش اداره می‌گشت، به‌کار برد (همان: ۱۱۶).

۵. عناصر هویت ایرانی در تاریخ جهانگشای جوینی

۱.۵ دین‌مداری

یکی از اصلی‌ترین عواملی که در طی تاریخ برای بشر هویت‌ساز بوده و باعث پیوند و انسجام و دوام و بقای او شده دین و دین‌مداری است. آیین‌ها و شرایع مذهبی و سنت‌های موجود در آن باعث هم‌بستگی و اتحاد و نزدیکی آحاد مختلف جامعه می‌شود.

داشتن دین و تعالیم مذهبی مشترک، پایداری و وفاداری به آن، و اعتقاد به مناسک و آیین‌های مذهبی فراگیر در روند شکل‌دهی هویت ملی بسیار مهم است. مذهب علاوه بر این‌که عامل مهمی در تعامل اجتماعی به حساب می‌آید موجب دل‌گرمی، سرگرمی، و نشاط و اشتیاق عمومی است. ضمن آن‌که در بسیاری از مواقع مذهب در مفهوم جامعه‌شناختی با تأکید بر بعد عینی و خارجی آن با سایر مضامین ملی از جمله دولت، تاریخ، و میراث فرهنگی آمیخته است (علیخانی، ۱۳۸۳: ۳۴۸-۳۴۹).

در طی تاریخ پر فراز و نشیب ایران نقش دین به‌مثابه عنصری مرکزی در هویت‌سازی، به خصوص هویت ملی مشهود بوده است. نمونه آشکار آن در دوران قبل از اسلام مشاهده می‌شود. در دوره بعد از اسلام اگرچه هویت امت بیش‌تر مورد نظر بوده و آن هویت را هم دین می‌ساخته است، اما وجود هویت ملی ایرانی همان‌گونه که یاد شد، در ذهن و فکر و خاطره جمعی مردمان ایرانی چه به صورت آشکار و چه به صورت پنهان کاملاً احساس می‌شده است. در تفکر ایرانی همراهی دین و دولت همواره دیده می‌شود و یکی از معیارهای اصلی پذیرش شاهان و حاکمان در میان مردم ایران دین‌داری و عدل‌پروری شاهان بوده است.

با وجود ابعاد و وجوه اعتقادی، اخلاقی، و سیاسی اندیشه ایرانی، الگوی شهریاری مهم‌ترین مولفه اندیشه ایرانی است که هم‌ترازی دین و شاهی، مبنای الهی شاهی، فرهی شاه، دادگری، رعیت‌داری، و ایران‌مداری مهم‌ترین مشخصه‌ها و ویژگی‌های نظام سیاسی ایرانی و کارکردهای شاه‌آرامانی در قلمرو ایران پنداشته می‌شوند (الهیاری، ۱۳۸۸: ۲۹).

در *جهانگشا* هر جا عملی از شاهان، به خصوص سلاطین خوارزمشاهی، ستوده می‌شود از عوامل اصلی ستایش آن اعمال، دینی بودن آنان و قرارگرفتن‌شان در مسیر حفظ دین و هویت دینی است. در جاهایی این تعصب دینی عظاملک بیش‌تر مشهود است که کسانی در برابر سلاطین خوارزمشاهی قرار می‌گیرند که می‌خواهند به دین آسیب برسانند. مثلاً، در قیام کوچلک:

چون کوچلک کاشغر و ختن مستخلص کرد و از شرع عیسوی به شعار بت‌پرستی انتقال کرده بود، اهالی آن را تکلیف کرد که از کیش مطهر حنفی با کیش نجس گبرکی گرایند و از اشعه انوار هدی به وحشت کفر و تیرگی گرایند و از مطاوعت سلطان رحیم به متابعت شیطان رحیم گرایند (جوینی، ۱۳۸۸: ۲۹).

با آن‌که عظاملک سلطان محمد را به سبب کارهایش همواره در کتاب خود تمجید و ستایش می‌کند، اما در زمانی که سلطان محمد می‌خواهد به بغداد لشکرکشی و خلیفه را

برکنار کند، بر خورد عطا ملک عوض می‌شود و اصلاً یکی از عوامل نابودی دولت و سلطنت و خاندان خوارزمشاهی را همین قصد می‌داند:

چون بخت بر باد شد و نکبای نکبت آتش اقبال بکشت آب کامرانی به خاک نامرادی مکدر گشت و ادله آرا و تدبیر از جاده هدی اجتناب کرد و از منزل صواب اغتراب جست و یکی از اوایل علامات و مقدمات حادثات آن بود که در شهر سنه ... قصد عزیمت دارالاسلام لازالت معموره کرد (همان: ۶۹).

و در جایی دیگر به سبب همین موضوع درباره سلطان محمد می‌گوید: «معجزه دین محمدی دست او بر تافت» (همان).

یکی از اصلی‌ترین منابعی که عطا ملک در نوشتن تاریخ خود از آن متأثر است *شاهنامه* فردوسی است.

در *شاهنامه* از ترکیب دین‌داری و شهریاری سخن گفته شده است، به طوری که شهریاری مبنای ایزدی دارد، زیرا شهریاران از موهبت فر بهره‌مندند و از این روست که به نیک‌بختی می‌رسند (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۱۲۹-۱۳۰).

نمود کاملاً آشکار آن را می‌توان در توصیفاتی که عطا ملک درباره سلطان محمد و جلال‌الدین می‌آورد مشاهده کرد. آنان با وجود آن‌که ترک‌اند، هم شاه ایران‌اند و هم نگه‌دارنده دین اسلام.

جوینی اقوام ترک را که سال‌ها در ایران حاکم شده و فرهنگ ایرانی، اسلامی گرفته بودند، ایرانی تلقی کرده، و با نمادهای اسطوره‌ای و حماسی سعی دارد تباین قومی آن دو را از بین ببرد و در این امر به دین تمسک جسته است. چون مسلمان بودن حکام ترک آنان را به دارالایمان وارد ساخته و خودی کرده است، به نظر می‌رسد که برداشت جوینی هم بی‌پایه و منطقی نیست، زیرا اسلام، خوارزمشاهیان و سربازان ترک را از میراث تورانی جدا کرده و به عنوان پاسدار مرزهای اسلام و ایران در مقابل اقوام مهاجم تورانی مطرح ساخته است (حسن‌زاده، ۱۳۸۲: ۹۷).

همین موضوع درباره مغولان نیز صدق می‌کند، زیرا مغولان چنان‌که عطا ملک می‌گوید چندان به مذهب گرایش نداشتند و در مورد ادیان دیگر نیز سخت‌گیری نشان نمی‌دادند. از نظر عطا ملک همین که مغولان بر اقلیم ایران و سرزمین اسلام حاکم‌اند و نظر منفی نسبت به اسلام ندارند و امنیتی نسبی در دوران آنان به وجود آمده تا در سایه آن مسلمانان بتوانند از دین خود دفاع و ترویجش کنند، دست‌مایه خوبی است که از نظر هویتی غیر بودن آن‌ها

کم‌رنگ شود. وی آنان را شاهان و حاکمان حوزه فرهنگی اسلام و ایران معرفی می‌کند. مثلاً، وقتی قآن را به سبب ایجاد آرامش و عدل تمجید می‌کند، سخن را این‌گونه خاتمه می‌دهد: «حق تعالی عراض عالم را به بقای ذات پادشاه عادل و رونق اسلام و دین حنفی آراسته گرداند» (جوینی، ۱۳۸۸: ۸۰). همچنین عظاملک سربازان مغول را که بر ضد اسماعیلیان می‌جنگیدند «شمشیرزان احمدی» و خان مغول را دارای فرّه ایزدی می‌داند. همان‌طور که قبلاً هم گفته شد این نوع نگرش از تفکر ایرانی او مایه می‌گیرد؛ «وی با اقتباس از اندیشه ایران‌شهری شاه را برگرفته و برداشته یزدان» می‌داند که از جانب خداوند به وی الهام و کراماتی صادر می‌شود» (حسن‌زاده، ۱۳۷۹: ۸۵).

عظاملک برای خوارزمشاهیان بیش از مغولان ارزش قائل بود. به عبارت دیگر، باید گفت آن‌جایی که او به تمجید از حاکمان مغول می‌پرداخت، به این دلیل بود که با توجه به تسامح دینی‌شان، وجود و اقتدار آن‌ها را در حفظ امنیت، عاملی برای حفظ دین می‌دانست و گرنه با توجه به ناخودآگاه ذهن عظاملک و فاصله شدید فرهنگی، مغولان همواره ویژگی غیربودن خود را داشتند.

۲.۵ بافت بینامتنی تاریخ جهانگشای جوینی و تأثیرپذیری از شاهنامه

شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی یکی از برجسته‌ترین منابعی است که عناصر هویتی ایرانی را به شکل هنرمندانه‌ای بیان کرده است و ضامن حفظ و ماندگاری آن در ذهن و زبان مردمان ایران‌زمین طی سالیان دراز بوده است.

شاهنامه فردوسی بزرگ‌ترین و گران‌مایه‌ترین اثر منظوم حماسی است که در گستره اندیشه سیاسی ایران به‌ویژه در فرایند تکوین هویت و تداوم و استقرار تاریخی آن جایگاه ممتازی دارد. از سوی دیگر شاهنامه زیباترین اثر حماسی است که توانسته موجبات خلوص و تطهیر هویت ایرانی را فراهم کند. در دستگاه فکری فردوسی 'غیریت‌سازی' میان ایرانی و انیرانی مبنای اولیه وحدت سرزمینی و هویت ایرانیان به‌شمار می‌آید (معینی علمداری، ۱۳۸۳: ۴۵-۴۶).

مهم‌ترین عامل تأثیرگذاری شاهنامه بر روح و ذهن ایرانی وجود ویژگی‌های حماسی و اسطوره‌ای در آن است. در حماسه با قهرمانان حماسی و اسطوره‌ای سروکار داریم. «حماسه روایت ادیبانه اعمال قهرمانی در ظرف سبکی فخیم است و ساختاری نمادین و پر رمز و راز دارد و باورهای اسطوره‌ای در آن تنیده شده‌اند» (قبادی، ۱۳۸۶: ۷۰). اسطوره نیز بیان

عمیق‌ترین افکار و اصلی‌ترین درون‌مایه‌های ذهنی مردمان یک قوم و سرزمین است که در روند خود در تبدیل به حماسه و تجلی آن در چهره قهرمانان حماسی‌ای که انعکاس‌دهنده امیدها و آرزوها، شکست‌ها و پیروزی‌ها، و غم‌ها و شادی‌ها هستند درونی‌ترین خواست‌های یک فرهنگ، یک تمدن، و یک سرزمین برای حفظ و جاودانه‌ساختن خود در درازنای روزگار است.

اگر کمیت و کیفیت استفاده از اشعار شاهنامه را در کتب نثر در نظر بگیریم، تاریخ جهانگشا را باید سومین کتاب مثنوی دانست که بعد از *راحه‌الصدور* و *فرائدالسلوک* از تعداد قابل توجهی از ابیات فردوسی بهره برده است (علوی‌زاده و دیگران، ۱۳۸۹: ۷۰).

در تاریخ جهانگشا حدود ۱۰۰ بیت از فردوسی نقل شده است که تماماً مربوط به بخش‌های اساطیری و پهلوانی شاهنامه‌اند و از بخش‌های تاریخی بیتی ذکر نشده است.

نقل ماهرانه ابیات مربوط به بخش‌های اساطیری شاهنامه و داستان‌های رستم و سهراب (۳۷ بیت) و رستم و اسفندیار (۲۶ بیت) گواه روشنی است بر گرایش شخصی و معنادار جوینی به شاهنامه و گزینش آگاهانه ابیات آن (همان: ۶۷).

هنرمندانه‌ترین کاری که عظاملک در استفاده از شاهنامه به‌منزله سند هویت ملی انجام داد، بهره‌مندی از شخصیت‌های حماسی و اسطوره‌ای مانند رستم و سهراب و اسفندیار است که جامه‌ای نمادین دارند؛ هر یک از این شخصیت‌ها یک نمادند.

نقش و عملکرد مؤثر و عمیق نمادها در فرهنگ‌های کهن موجب می‌شود تا اتصال و پیوستگی فرهنگی و تداوم میراث‌ها صیانت شود و قلب هویت بتبد؛ چراکه نمادها اسناد و مدارک و پشتوانه فرهنگی و معنوی هستند و حیات و غنای معنوی هر فرهنگی ارتباطی تمام با زنده‌ماندن نمادها دارد (قبادی، ۱۳۸۶: ۸۸).

جوینی رستم و سهراب را، که قهرمانان ملی و نمونه‌الای فضایل انسانی و نمودار رشادت و دلیری و جنگاوری در حفظ این سرزمین و قلمرو بودند و در سراسر زندگی خود برای صیانت از آن تلاش کردند و حتی در این راه جان خود را از دست دادند، در کنار سلاطین خوارزمشاهی (سلطان محمد و جلال‌الدین) قرار می‌دهد و در جاهایی که وصف جنگ‌ها و دلیری‌های این شاهان است عمداً ابیاتی از شاهنامه را می‌آورد که مربوط به داستان‌های رستم و سهراب در شاهنامه و وصف قهرمانی‌های آنان است.

تشابه‌جویی را می‌توان یکی از اصول مهم تاریخ‌نگاری و قوام‌بخشی ذهنیت جوینی دانست ... تشابه‌جویی اصالت‌دادن بر عناصری از انسان یا اجتماع از طریق مقایسه و تشبیه با

عناصر قدیمی دیگر است ... به عبارت دیگر تشابه‌جویی برای ادامهٔ حیات، امید به آینده و کمال‌جویی انسان امری ضروری است و معمولاً انسان در هر سطحی از زندگی به چنین عملی دست می‌زند ... از آنجایی که ملاحظات اجتماعی و سیاسی اجازهٔ بروز گفتار و کردار را نمی‌دهد، مورخ با بهره‌گیری از اصل تشابه‌جویی می‌کوشد تا تشابه در ذهن و پندار پدید آورد. جوینی از این اصل بزرگ برای برون‌رفت از بحران هویت دینی بهره گرفته و برآیند آن حضور پررنگ اساطیر ایرانی و اشعار حماسی در تاریخ جهانگشا است (حسن‌زاده، ۱۳۸۲: ۸۸).

جوینی در این تشابه‌جویی شاهان خوارزمشاهی را که فرهنگ ایرانی را حفظ می‌کنند به رستم و سهراب مانند کرده، و در مقابل آنان چنگیز را که سرکردهٔ مغولان غارت‌گر است، به افراسیاب تشبیه می‌کند. چنان‌که می‌دانیم افراسیاب در شاهنامه معروف‌ترین فردی است که از میان تورانیان برای ایران و ایرانی اسباب زحمت و مشکل‌آفرین می‌شود. مثلاً، در زمانی که تکجک و ملغور، دو نفر از سرکردگان مغول، به محاصرهٔ قلعهٔ والیان مشغول‌اند و سلطان جلال‌الدین با شنیدن این خبر به آنان می‌تازد و شکست‌شان می‌دهد و این خبر به گوش چنگیز می‌رسد و سپاهی را برای دفع او نامزد می‌کند، عظاملک این بیت از شاهنامه را می‌آورد:

خبر شد به نزدیک افراسیاب که افکند سهراب کشتی بر آب

(فردوسی به نقل از جوینی، ۱۳۸۸: ۹۷)

در این جا گفتمان غیریت‌سازندهٔ او در انتخاب افراسیاب در برابر سهراب کاملاً آشکار است. یا در جایی دیگر که سلطان جلال‌الدین سپاهی از مغولان را شکست می‌دهد چنگیز خود به جنگ با لشکر سلطان می‌رود و آن‌جا نیز این بیت از شاهنامه ذکر می‌شود:

که آن شاه در جنگ نر ازدهاست دم آهنج و بر کینه ابر بلاست

شود کوه آهن چو دریای آب اگر بشنود نام افراسیاب

(همان: ۹۹)

در بیت فوق نیز چنگیز را معادل افراسیاب قرار می‌دهد، البته مثال‌های متعددی را از متن جهانگشا می‌توان آورد که این تقابل را به‌خوبی نشان داده است، اما به ذکر این دو نمونه برای اجتناب از اطناب بسنده می‌شود.

عظاملک در این روند تشابه‌جویی خانان مغول را نیز به پهلوانان اساطیری ایران مانند می‌کند که نمود آن را بیش‌تر در جلد سوم تاریخ جهانگشا می‌بینیم.

با اندکی تأمل می‌توان خط تمایزی بین ذهنیت ناخودآگاه جوینی که وی را قدرت تصرف در آن نیست و ذهنیت سودمدار وی کشید. با این توضیح که او خوارزمشاهیان را به دلیل پذیرفتن فرهنگ ایرانی، ایرانی می‌داند و تشابه‌جویی وی به اساطیر ایرانی واقعی و برخاسته از ذهن ناخودآگاه وی است که وی را به بازبینی خویشتن هدایت می‌کند، اما تشبیه مغولان به پهلوانان اساطیری ایران جنبه تاکتیکی و ابزاری دارد و چندان محل اعتنا نیست (حسن‌زاده، ۱۳۸۲: ۹۳).

این مطلب را می‌توان به‌خوبی از نوع قلم و شیوه بیان عطاملک، زمانی که به وصف شاهان خوارزمشاهی می‌پردازد، مشاهده کرد. به خصوص وقتی که جنگ‌های سلطان محمد و جلال‌الدین را توصیف می‌کند. همچنین قلم احساسی او را می‌توان در بیان مرگ آنان دید، اما درباره خانان مغول موضوع فرق می‌کند، زیرا او این کتاب را به خواهش آنان و در وصف اخبار آنان نوشته است و خود عهده‌دار منصب حکومتی از جانب آنان بوده پس می‌بایست کنترل قلم را در دست داشته باشد و به نفع‌شان نیز سخن بگوید؛ چنان‌که می‌بینیم توصیفات درباره مغولان خشک و بی‌روح و تصنعی است و درونی و برخاسته از ناخودآگاه ذهن وی نیست.

آخرین نکته‌ای که درباره استفاده عطاملک در جهانگشا از متن شاهنامه، که نمایش‌گر هویت ایرانی است، می‌توان برشمرد آن است که گویی شاهنامه ملکه ذهن عطاملک بوده و او در ساختار روایتی و پردازش داستان به‌ویژه در هنگام وصف جنگ‌ها در متن جهانگشا عمیقاً متأثر از آن بوده است. بسامد استفاده از ابیات شاهنامه نسبت به شاعران دیگر در متن جهانگشا بالاتر است، علاوه بر آن، تشبیه قهرمانان و سپاهیان و جنگجویان به خصوص جلال‌الدین و سلطان محمد به شیر و نهنگ و پلنگ و همچنین وصف حماسی از طلوع و غروب آفتاب در هنگام وقوع جنگ‌ها و استفاده از ابزار و آلات جنگی و موسیقی پرطننه کلام، متن شاهنامه را به‌یاد می‌آورد. برای نمونه، زمانی که گورخان ختایی تاینکو را با انبوه سربازان به جنگ سلطان محمد می‌فرستد و لشکرها در برابر هم قرار می‌گیرند وصف نبرد این‌گونه است:

از جانبین کمان و تیر معزول شد و کارد و شمشیر مسلول. آواز تکبیر از صف سلطان و عزیز مزمار و صفیر از قبل آن شیطان فنام چون غمام انگیخته شد و سیوف چون برق آمیخته (جوینی، ۱۳۸۸: ۵۳).

یا در جایی دیگر: «... از صلیب سیوف و صهییل خیول و نعره خیلان و گردان گوش

زمانه کر شد و از گرد آن چهره آفتاب پوشیده و ستاره درخشان و ظاهر گشت» (همان: ۷۳). همچنین در وصف جلال‌الدین می‌گوید: «... و چون شیر از ادراع کوشش جنگ پلنگ‌رنگ شد و در ضرب پرده مخالف تیزآهنگ، اسب انتقام زین کرد و ارتکاب اقتحام گزین» (همان: ۱۰۰).

با در نظر گرفتن همه این مطالب می‌توان گفت که گویی عظاملک می‌خواسته در این دوره که هویت و فرهنگ ایران مورد تهدید قرار گرفته است، شاهنامه دیگری بیافریند و یا آن را بازتولید کند.

۳.۵ تلاش در راه غلبه فرهنگی و کسب استقلال و آزادی

ایران در طی تاریخ پر فراز و نشیب خود تهاجمات فراوانی را از سوی اقوام بیگانه مانند روم، عرب، مغول، و ترک متحمل شده است و با وجود این همه آسیب و ویرانی که از جانب ایشان دیده همچنان پایدار مانده است، زیرا مردم ایران هیچ‌گاه به شکست تن در نداده و آزاده زیسته و استقلال خود را از راه غلبه فرهنگی و به دنبال آن غلبه سیاسی حفظ کرده است. در دوران قبل از اسلام مادها، هخامنشیان، اشکانیان، و ساسانیان از یک نژاد بوده و فرهنگ مشابهی از لحاظ ایرانی بودن داشته‌اند و جز در دوران سلوکیان که آن هم چندان پایدار نبود، جوهره ایرانی بودن چندان در معرض تهدید نبوده است. در اواخر عهد ساسانی حمله اعراب مسلمان به ایران و شکست اقتدار سیاسی ایرانیان یکی از تأثیرگذارترین حوادث تاریخ ایران است.

بعد از دوران ساسانی ایران گرچه قدرت دفاعی بسیار فائقه نداشته، اما آن را به یک نیروی فرهنگی تبدیل کرده است که هم پشتیبان خودش باشد و هم او را در صحنه تاریخ نگاه دارد (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۶: ۴۴۱).

به طور کلی می‌توان گفت:

در مورد فرهنگ ایرانی خصیصه اصلی یا هویتش که در طول هزاره‌ها ثابت مانده، حفظ و صیانت جوهرش و تحلیل بردن عناصر بیگانه است. به بیانی دیگر ذات فرهنگ ایرانی به خواری و زبونی تن در نداده است یا سیطره بیگانه (عرب، ترکان سلجوقی و مغول) را به ظاهر پذیرفته است و سپس آن را از درون خورده و تراشیده است و با این برون‌سازی و درون‌سازی توأمان معجونی ساخته که کهنه و نو در آن چنان به هم بسته و پیوسته‌اند که تشخیص‌شان به نخستین نگاه امکان‌پذیر نیست (ستاری، ۱۳۸۰: ۱۱۰).

یکی از اصلی‌ترین حوادثی که طی تاریخ ایران صدمات جبران‌ناپذیری را به فرهنگ و تمدن ایرانی وارد کرد، حمله چنگیزخان مغول بود؛ به شکلی که بسیاری از آثار و مظاهر مدنیت که در طی هزاران سال شکل گرفته بود در برابر سیل ناگهانی حمله مغول ویران شد و عناصر هویت ایرانی نیز مورد تهدید قرار گرفت و بیم آن بود که نابود شود، اما این بار هم ویژگی شکست‌ناپذیری و تحلیل‌برندگی روح ایرانی را در متن جهانگشا و قلم توانای عظاملک جوینی می‌بینیم:

در زمان جوینی سلطه دنیای اسلام سنی برافتاد، خلیفه کشته شده و عالم اسلامی پایمال سم ستوران مغول گشته بود. محور قدرت‌مندی برای گردآوردن مسلمانان وجود نداشت. انتقال خلافت به مصر نیز وضع ناگواری برای مسلمانان ایران و عراق عرب پدید آورده بود، زیرا رقابت‌های سیاسی ایلخانان و ممالک مصر به شدت بر بدگمانی‌ها می‌افزود و کوچک‌ترین اتهامی برای نابودی خاندان متهم کافی بود. در این وضعیت جوینی سعی دارد تا از نهاد سلطنت ایران‌شهری به جای خلافت بهره بگیرد، زیرا یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های هویتی ایرانی است که هم به مغولان اعتبار می‌بخشد و هم ایرانیان را از خطر اتهام هم‌دستی با بیگانگان محفوظ می‌دارد و وجود ایران و ایرانی را از زیر ویرانه‌های مغول احیا می‌کند (حسن‌زاده، ۱۳۸۲: ۷۶).

در تاریخ جهانگشا فراوان می‌بینیم که عظاملک در توصیف خانان مغول از اساطیر ایرانی بهره می‌گیرد، زیرا امنیت نسبی‌ای که آنان در ایران حاکم کرده بودند عاملی برای ایجاد ثبات و آرامش و همراه با آن، زمینه‌ای برای احیای فرهنگ پایمال‌شده بود. علاوه بر آن، از بین رفتن اسماعیلیان، که عظاملک عداوتی شدید با آنان داشت و آنان را ملاحظه و تهدیدی برای اسلام می‌دانست، به دست مغولان عاملی شد تا مغولان را غیر نداند و با توصیف و همگون‌کردن‌شان با قهرمانان ملی، که حافظ این سرزمین بوده و مغولان نیز حساسیت منفی و ضدیتی نسبت به آنان نداشتند، به نوعی دعوت به سازندگی و آبادانی کند و در درون فرهنگ ایرانی حل کند. عظاملک کوشید هویت ایرانی را، که از لحاظ اقتدار سیاسی ضربه دیده بود، از طریق فرهنگ جبران سازد و با تحلیل‌بردن قوم بیگانه در فرهنگ خودی استقلال و آزادی‌اش را دوباره به دست آورد.

۶. نتیجه‌گیری

ایرانیان همواره خداپرست بوده‌اند و دین هم عاملی برای حفظ امنیت و انسجام آن‌ها بوده است. عظاملک جوینی در این دوره با تمجید از سلاطین خوارزمشاهی در حفظ دین و

همچنین خانان مغول به دلیل سخت‌نگرفتن نسبت به مسلمانان و ایجاد امنیت و آرامشی که در راستای آن دین احیا شد، نقش هویت‌ساز دین را نشان داد. علاوه بر آن، با تأثیرپذیری از متن *شاهنامه* و ساختار روایی آن، که مهم‌ترین اثر بازتاب‌دهنده و زنده‌کننده هویت ایرانی است، و همچنین تشبیه کردن سلاطین خوارزمشاهی به پهلوانان اساطیری و حماسی، در این دوره که با مرگ خلیفه بغداد نقش هویت‌ساز دین نسبت به قبل ضعیف شده بود، سعی در زنده نگه داشتن و تقویت کردن هویت ایرانی برای جبران ضعف ایجادشده در هویت دینی می‌کند. گویی که او می‌خواسته *شاهنامه* دیگری را بیافریند.

در نهایت، با توجه به این‌که ایرانی همواره استقلال و آزادی داشته و در مواقع شکست سیاسی قوم مهاجم را از طریق غلبه فرهنگی در خود هضم می‌کرده است، عطاملک جوینی با تشبیه حاکمان مغول به پهلوانان اساطیری و همچنین در جایی که مغولان با اسماعیلیه می‌جنگند «شمشیرزنان احمدی» خواندن آن‌ها حالت غیر بودنشان را کم‌رنگ می‌کند و به نوعی در فرهنگ ایرانی حل می‌کند و با تلاش برای غلبه فرهنگی بر قوم مهاجم، ویژگی هویتی استقلال و آزادی در فرهنگ ایرانی را در کتاب خود نشان می‌دهد.

منابع

اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۸۶). «هویت ایرانی، تعامل ملیت، دین و تجدد»، *هویت ایرانی*، تهران: سوره مهر.

الهیاری، فریدون (۱۳۸۸). «بازتاب مفهوم ایران و اندیشه ایرانی در آثار ناصرالدین منشی کرمانی»، *فصل‌نامه علمی پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء*، دوره جدید، ش ۱، پیاپی ۷۶.

بهار، محمدتقی (۱۳۷۶). *سبک‌شناسی*، ج ۳، تهران: مجید.

بیانی، شیرین (۱۳۷۶). *دین و دولت در ایران عهد مغول*، ج ۲، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

جوینی، عطاملک (۱۳۸۸). *تاریخ جهانگشای جوینی*، تصحیح دکتر حبیب‌الله عباسی و ایرج مهرکی، ج ۲، تهران: زوار.

حسن‌زاده، اسماعیل (۱۳۸۲). «هویت ایرانی در تاریخ‌نگاری بیهقی و جوینی»، *فصل‌نامه مطالعات ملی*، ش ۱۵.

حسن‌زاده، اسماعیل (۱۳۷۹). «نگرشی بر تأثیر اندیشه‌های عطاملک جوینی و رشیدالدین فضل‌الله همدانی در شیوه تاریخ‌نگاری آنان»، *مجموعه مقالات اولین سمینار تاریخی هجوم مغول به ایران و پیامدهای آن*، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.

خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۴). «هویت ایرانی و مرزهای ایران فرهنگی»، *گلستان هنر* ۱، بهار.

راشدمحصل، محمدتقی (۱۳۸۷). «مؤلفه‌های هویت ایرانی»، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، فروردین و اردیبهشت.

۶۸ نمونه‌های برجسته هویت ایرانی در تاریخ جهانگشای جوینی

رفیعی، امیر تیمور و هانیه گلستانی (۱۳۸۷). «عظام‌لک جوینی و هلاکو خان مغول»، فصل‌نامه علمی پژوهشی تاریخ، ش ۹.

ستاری، جلال (۱۳۸۰). هویت ملی و هویت فرهنگی، تهران: نشر مرکز.

علوی‌زاده، فرزانه، سلمان ساکت، و عبدالله رادمرد (۱۳۸۹). «نقش ابیات شاهنامه در انسجام متنی تاریخ جهانگشا»، جستارهای ادبی، مجله علمی - پژوهشی، ش ۱۷۱.

علیخانی، علی‌اکبر (۱۳۸۳). هویت و بحران هویت، تهران: پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی.

قبادی، حسینعلی (۱۳۸۶). آیین آینه‌ها، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.

کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۷). «فره ایزدی و حق الهی پادشاهان»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۱۲۹ و ۳۰.

معینی علمداری، جهانگیر (۱۳۸۳). ایران: هویت، ملیت، قومیت، به کوشش حمید احمدی، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.

منابع دیگر

خسروی، ابوذر (۱۳۸۷). «سیاست مدار مورخ عظام‌لک جوینی»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، آبان، ش ۶.

